

کَوه‌اَن‌کَی‌هایِ تاریخی ۱۰ → مسعود ملک‌پور

ماساژور

از خانواده‌ای متوسط و اهل رشت بود. در سال ۱۳۴۱ با او در خرمشهر آشنا شدم. ماساژور بود و محضر بسیار جذابی داشت. در تهران هم گهگاه او را می‌دیدم. بعد او به بیمارستان آزاد و از آنجا توسط ملکه مادر به دربار پهلوی راه پیدا کرد. سرانجام ماساژور مخصوص شاه و فرح و اشرف بود و بسیار مورد توجه رابطه ما به دلیل انتقال به جنوب قطع شد و از او بی خبر ماندم تا سال‌های ۷۰–۶۵ که منزلیش را در گوهردشت کرج پیدا کردم. او از خاطرات زندان در روزهای اول انقلاب گفت. تا زمان فوتش که گهگاه به کرج و به منزلیش می‌رفتم و تکه‌هایی از خاطرات دربار را برایم می‌گفت. خاطراتش را در دفترچه‌ای ثبت کرده و در چمدانی در زیرزمین خانه‌اش نگهداری می‌کرد. می‌گفت خاطرات هویدا را هم دارد. هرچه خواهمش و تمنا کردم که این خاطرات که بخشی از تاریخ ایران است بدهد تصحیح و چاپ شود، نداد که نداد تا خبر فوتش را دادند. بخش‌هایی کوتاه از خاطراتش را بازگو می‌کنم.

۱- از رقص با شلیته یکی از درباریان می‌گفت که بعدها ادعا کرده که خیلی مقید به اخلاقی بوده.

۲- از ترور نافرجام اشرف پهلوی در پاریس می‌گفت در حالی که خودش در صندلی جلوی ماشین و اشرف و ندیمه‌اش در عقب نشسته بودند. ضارب اشتباهاً ندیمه را که لباس مرتب و قشنگی پوشیده و لباس اشرف نامناسب بود به جای اشرف کشتا.

۳- از مسافرت یک‌روزه‌اش به پاریس با همسر یکی از درباریان می‌گفت که آنها در عرض یک روز رفتند پاریس و خرید کردند و برگشتند!

۴- دلش پر بود از دربار پهلوی به خصوص از اطرافیان شاه بقیه نه!

بعد از فوت این ماساژور که اسمش اسماعیل روان‌پرست^۱ است خانه‌اش را فروختند و میان وراثت تقسیم کردند. مقداری لوازم خرده‌ریز داشت که آنها را در یک اتاق در منزلی در رشت به امانت گذاشته‌اند که احتمالاً این خاطرات ارزنده بین این لوازم است و پیگیری‌های مکرر من برای دسترسی به این خاطرات به دلیل عدم علاقه وراث و احتیاط‌کاری بی‌مورد آنها تاکنون بی‌نتیجه مانده است.

همین دفترچه‌های خاطرات ثبت و ضبط است که به دلیل همین پنهان‌کاری‌ها و احتیاط و نگرانی از نشر آنها توسط صاحبان خودداری شده است. چقدر خوب می‌شد که مسوولان با دادن اطمینان به آنها راه دسترسی به این اسناد دست اول را باز کنند تا گوشه‌های پنهان این دوران به روی محققان و جوانان این کشور گشوده شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- اشرف همزاد برادرش محمدرضا بود. او و خانم فخرالدوله که مسجدی از او در تهران به یادگار است (مادر دکتر امینی) از یک نظر تشابهی دارند. رضاشاه گفته بود در خاندان قاجار یک مرد وجود دارد آن هم خانم فخرالدوله است! و گویا در مورد اشرف هم در قیاس با محمدرضا همین گفته، گفته شده. اشرف با پاند مافیای مواد مخدر اروپا دچار اختلاف شد و ترور او هم در این رابطه بود.

۲- ماجرای خواننده معروفی که خرج تحصیل او و دو نفر دیگر از دوستان آقای روان‌پرست را تأمین می‌کرد خود مقاله دیگری می‌طلبد. یک قطعه فرش ۳×۴ اهدایی آن خواننده تا آخرین لحظات عمر زیر پایش بود.

→ **کَوه‌اَن‌کَی‌هایِ تاریخی ۲۰** → **میون‌تلیان:**

شاهنامه فردوسی

فردوسی بدون هیچ تردیدی بزرگ‌ترین شاعر ایران است و شاهنامه او ارزنده‌ترین شاهکار جاودانی زبان و اندیشه و فرهنگ ایرانی است و بسیاری از محققان آن را بزرگ‌ترین حماسه جهان خوانده‌اند. این دهقان آزاده خراسانی، این ایرانی بیادارل زرفاندیش وقتی به فکر سرودن شاهنامه افتاد که ایران از دو سوی در برابر زورگویی نظامی و سیاسی و فرهنگی بیگانگان بی‌یار و یاور بود. از یک‌سو خلافت بغداد با عصبیت قومی عربی بر آن بود که فرهنگ و آداب و رسوم و تشخیص

ملی اقوام تابعه را نابود سازد، از دگرسو اقوام تازه‌نفسی از آن سوی سیحون سر برآورده بودند و خاندان‌های ایرانی را که حامی فرهنگ ملی ایران بودند یک به یک از میان برمی‌داشتند. در آن روزهای خواری و سرافکندگی و زبونی، این آزادمرد داندان یک‌تنه به یاری ایران برخاست و طبع توانا و اندیشه آفریننده خویش را در خدمت احیای مفاخر ایران و ایرانی نهاد. او تصمیم گرفت با سرودن داستان‌های ملی و تاریخ باستانی سرشار از عظمت و غرور و فر و شکوه، افتخارات فراموش‌شده روزگاران سرافرازی را به یاد ایرانیان بیاورد، و روح آزادیگی و سرافرازی و بزرگواری را در آنان بدمد، و عشق به ایران و خشم و بیزارى از دشمنان ایران را در دل‌های آنها برانگیزد.

شاهنامه گنج بیکرانی از آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی است؛ از زندگی طبقات مختلف مردم، آیین کشورداری و لشگرآرایی ایرانیان، سنت‌های سیاسی و ترتیبات سفیر فرستادن و سفیر پذیرفتن، و بزم و رزم و نخجیر و هنرها و جشن‌های ایرانی و صدها جنبه گوناگون که این همه با لطف مضمون و قدرت بیان سرورده شده، و غنی‌ترین منبعی برای پژوهش محققان در شناخت گذشته‌های جامعه ایرانی است و خواهد بود. شاهنامه پرمایه‌ترین دفتر شعر پارسی و مهم‌ترین سند عظمت و فصاحت این زبان است، و داستان‌های ملی و ماث تاریخی قوم ایرانی در آن به بهترین وجه نموده شده است. شیوه بیان آن ساده و روشن است. در غالب موارد، سخن را کوتاه می‌گوید. از پیرایه‌سازی و عبارت‌پردازی اجتناب می‌کند. ماخذ عمده شاهنامه فردوسی ظاهراً شاهنامه منثور ابومنصوری بوده است که بخشی از مقدمه آن هنوز باقی است. و در اصل ظاهراً به سبب تداول و رواج فوق‌العاده منظومه فردوسی از بین رفته است.

شاهنامه حاضر براساس نسخه مسکو تنظیم شده که به گفته شاهنامه‌شناسان جهان یکی از معتبرترین نسخ شناخته‌شده است. علاوه بر آن با نسخه ژول مول هم مقابله شده است. از دیگر مزایای آن مقدمه‌ای است به خامه یکی از ادیبان و استادان معاصر، زنده‌یاد استاد مجتبی مینوی که توسط انتشارات نگاه منتشر شده است.

→ **هَماوِ تاریخی**

ما تاریخی کهن داریم و به درازای آن از رن‌ها و گنج‌های بیشتری نسبت به سایر ملت‌ها برخوردار شده‌ایم. گنجینه آثار باستانی ما سرمایه ملی غیرقابل تکرار و غیرقابل تولیدی است که در جای‌جای این سرزمین کهن به چشم می‌خورد، درحالی که چندان قدر آن ندانیم و از فرط وفور به چشم‌مان نیاید. از سوی دیگر گذشته پرمجاری ما مشحون از تجربیاتی است که خود چراغی برای ساخت آینده است. اما در این زمینه هم ما نیازمند تلاش بیشتری هستیم. مرور گذشته‌ها و رن‌هایی که پدران ما کشیدند بی‌تردید می‌تواند ما را در حل مشکلات جاری و آینده یاری رساند.

از این رو صفحه تاریخ گرچه مربوط به گذشته است اما بی‌مناسبت با امروز و فردا نیست. ما در سطح ملی نیازمند بازنگری و بازبینی گذشته‌ای هستیم که بر پایه آن باید بناهای تازه را بنیاد نهیم. از این رو صفحه تاریخ به روی همه هموطنان گشوده است تا از تجارب و مطالعات و پژوهش‌های تاریخی شما بهره‌مند شود. طبیعی است نسبت به گذشته نیز نظر گاه‌های متفاوت و گاه متضادی وجود داشته باشد و بی‌گمان در آن زمینه امکان گفت‌وگو و تبادل نظر بیشتر از سایر مسائل فراهم است.

مطالب خود را می‌توانید به این ای‌میل ارسال کنید: safhetarik@gmail.com
منظر نظرات و انتقادات و آثار مستند شما هستیم.

۱۲ تاریخ

سال پنجم ■ شماره ۱۰۹۰ ■ سه‌شنبه ۲۷ مهر ۱۳۸۹

■ **پادشاهی هارشا و حوادث زمان او**

بعد از زوال سلسله گوپتا در اوایل قرن هفتم میلادی به وسیله هپتالیان، در شمال هندوستان حکومت‌های ملوک‌الطوایفی ایجاد شد و یکی از آنها به نام «هارشا» (۶۴۷–۶۰۶ میلادی) معاصر سلطنت یزدگرد سوم ساسانی به سلطنت بخشی از هند رسید. طبق نوشته «رنولد توین‌بی» مورخ معاصر، «هارشا» با آنکه خورشیدپرست بود از آیین بودایی نیز پیروی می‌کرد. در زمان این پادشه یک نفر چینی به نام «هی یو آن–تسانگ» به سفارت به دربار هارشا آمد و در بازگشت به چین این آیین را در آنجا گسترش داد و سپس به ژاپن رسوخ کرد. اما برعکس در هند که زادگاه بوداست، آیین‌های ودایی مانند ویشنویی و پیروان شیوا رشد کردند ضمن آنکه معابد بودایی نیز همان طور پابرجا بودند.

در همین زمان یک مهاجرت بزرگ از زرتشتیان بعد از مرگ یزدگرد سوم از طریق جزیره هرمز به هندوستان صورت گرفت و آنها پارسیان هند را تشکیل دادند که درحال حاضر اکثر آنها از صاحبان صنایع و ذوب فلزات هندوستان هستند.

■ **از سلطنت راجپوت‌ها تا نفوذ مغولان در هند**

بعد از مرگ «هارشا» شمال هند به دست راجپوت‌ها (پسران شاه) (شاهزادگان) تقسیم شد. این شاهزادگان که در زبان هندی «راجپوت» نامیده می‌شوند از قبایل مهاجر آسیای مرکزی بودند که با هندوها آمیخته شده بودند. حکومت راجپوت‌ها در شمال هند تا هزار میلادی طول کشید. «پس از فتح ایران توسط مسلمانان در ۷۰۴ میلادی (۸۶ هجری) همزمان با خلافت ولیدبن عبدالملک اموی، محمدبن قاسم سردار اسلام توانست از طریق بلوچستان به دره سند وارد شود و میلیون‌ها نفر به اسلام گرویدند. پس از این حمله محمود غزنوی به هند لشکر کشید و پتکده سومنات را ویران کرد. یکی از همراهان او ابوریحان بیرونی دانشمند ایرانی بود که کتاب «تحقیق مالهند» را در شرح عقاید هندوها نوشت. (۴۲۱ قمری/ ۱۰۳۰ میلادی) بعد از حملات مکرر محمود غزنوی بود که راجپوت‌ها منقرض شدند. محمود غزنوی چون مشوق شعرای پارسی‌گوی بود عده‌ای از شعرای فارسی‌زبان با او به هند رفتند و به ویژه در لاهور اقامت کردند و شیه‌قاره هند به دست مسلمانان افتاد. هند در دست مسلمانان به صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد. و سبل مهاجرت ادبا و عرفای ایرانی به لاهور، دهلی و کشمیر از قرون پنجم و ششم هجری به بعد آغاز شد به طوری که میرسیدعلی همدانی از صوفیان و عرفای بزرگ ایرانی در کشمیر مقیم شد. یکی از پادشاهان مسلمان مقیم دهلی به نام غیاث‌الدین از ملوک‌ان غوریان که در ۶۶۴هـ / ۱۲۶۵ میلادی به سلطنت رسید از حافظ شیرازی دعوت کرد که به هند برود و با پارسی‌زبانان بنگاله در جمعی شرکت کند. حافظ که از سفر دریا می‌ترسید از رفتن به هند امتناع کرد و این چند بیت را برای غیاث‌الدین فرستاد:

شکرشکن شوند همه طوطیان هند / زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

حافظ ز شور مجلس سلطان غیاث‌الدین / خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود

در همان زمان خلجی‌ها، لودیان، سلاطین گجرات، سلاطین کشمیر، بهمنی‌های دکن و سلسله‌های دیگری بر هند حکومت می‌کردند

که عاقبت به دست فرزندان بابریان (مغولان) (تیموریان) منقرض شدند.

■ **امپراتوری مغولان هند (تیموریان هند)**
بابر فاتح مغولی هندوستان در پشت پنجم به امیر تیمور گرگانی می‌رسد. او در ۸۸۸ هـ (۱۴۸۲ میلادی) در فرغانه که پدرش بر آنجا حکومت داشت متولد شد. چون ازبکان شیانی در حدود ۹۱۰ هـ (۱۵۰۴ میلادی) او را از ولایت اجنادی بیرون راندند، بابر به افغانستان آمده آن ناحیه را تحت امر خود درآورد و ولایت بدخشان را در ۹۰۹ هـ (۱۵۰۲ میلادی)، کابل و قندهار را در ۹۱۳ هـ (۱۵۰۷ میلادی) مسخر کرد و بالاخره به اتفاق سربازان مغولی نژاد خود شهر لاهور را تصرف کرد و در ۲ رجب ۹۱۳ (۲۰ آوریل ۱۵۲۶) بابر قشون ابراهیم لودی پادشاه دهلی را در جلگه «پانی پت» مغلوب ساخت و شهر دهلی را فتح کرد و «بابر» در ۹۲۷ (۱۵۳۰ میلادی) بعد از آنکه اکثر نقاط

سال پنجم ■ شماره ۱۰۹۰ ■ سه‌شنبه ۲۷ مهر ۱۳۸۹

سرزمین رازآلود – بخش دوم

هند، از گورکانیان تا گاندی

هندوستان را گرفت فوت کرد. (مراجعه شود به طبقات سلاطین اسلام نوشته استانی لیل پل، ترجمه عباس اقبال، ص ۲۹۳ به بعد) بعد از فوت بابر ۲۰ نفر از سلسله تیموریان هند که در تاریخ به سبب اقدامات عمرانی خویش به مغولان کبیر معروف شدند به سلطنت هندوستان رسیدند. آنها ۳۲۸ سال حکومت کردند. آخرین آنها بهادر دوم بود که در ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۷ میلادی) توسط انگلیسی‌ها از سلطنت خلع و به رانگون پایتخت برمه تبعید شد و سلطه مستقیم انگلیسی‌ها آغاز شد. معروف‌ترین پادشاهان مغولان کبیر عبارت بودند از همايون، نورالدین جهانگیر، اورنگ زیب و شاه جهان.

■ **چگونگی سلطه استعمارگران بر هندوستان**

گورکانیان هند به سبب دور ماندن از زندگی چادرنشینی که در آسیای مرکزی داشتند و خو کردن به دربارهای باشکوه و حرمسراهای مجلل، شجاعت و جنگجویی را که از ویژگی‌های مغولان و تیموریان بود از دست دادند و برای آنکه بر اریکه سلطنت‌مانند خیلی زود تسلیم خارجیان می‌شدند و امتیازات تجارتي به پرتغالی‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسویان می‌دادند. نفوذ استعمارگران در سرزمین هندوستان به این نحو آغاز شد که در زمان «همايون شاه» فرزند بابر امتیازاتی به پرتغالی‌ها داد و در پی آن منطقه ساحلی «گوا» در ساحل غربی هند به تصرف پرتغالی‌ها درآمد. او معاصر شاه

گورکانی به پادشاهی محمدشاه را بسیار ضعیف کرد به طوری که در زمان سلطنت «عالمگیر دوم» قوای گورکانی در جنگ «پلاسی» در ۱۷۵۷ و «شاه‌جهان سوم» در جنگ «بوگسار» (۱۷۶۴) که بین عوامل کمپانی و حکومت هند درگرفت و موجب شکست این دو پادشاه شد، ولایت وسیع بنگاله مستقیماً تحت اداره کمپانی انگلیس قرار گرفت و بهادرشاه دوم عملاً دست‌نشانده انگلستان در دهلی شد. بعد از جنگ پلاسی در ۱۷۶۳ طبق معاهده پاریس دو قدرت استعماری فرانسه و انگلیس بر سر مالکیت بر هند سرازش کردند. به این ترتیب فرانسه به طور کلی از هند دست کشید و در مقابل، انگلیس قبول کرد که دست فرانسه را در قاره آفریقا باز بگذارد. از این تاریخ به بعد کمپانی عملاً بر هند حکومت می‌کرد و افراد هند، سیک و مسلمان سرباز استخدام می‌کرد تا کشور را اداره کند.

■ **قیام «سیپوی»**

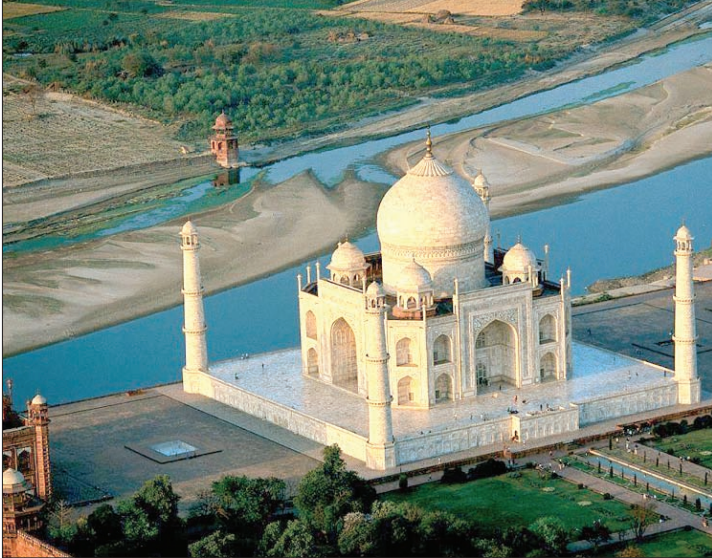
در دهم مه ۱۸۵۷ در منطقه میروت در شمال هند قیام سپاهیان آغاز شد. سیپوی لفظی است هندی که به سپاهیان اطلاق می‌شد. از این رو به قیام سپاهیان، قیام سیپوی گفته شد. قیام سیپوی به این بهانه بود که افسران فرمانده انگلیسی برای براق کردن تفنگ‌ها، چربی‌های مختلف در اختیار سربازان قرار می‌دادند. شایع شد که انگلیسی‌ها از چربی گاو یا چربی خوک برای براق کردن تفنگ‌های خود استفاده می‌کنند. این امر از یک سو باعث خشم هندوها شد که گاو را مقدس می‌شمردند و از سوی دیگر مسلمانان را خشمگین کرد که خوک را نجس می‌دانستند. از جانب دیگر هندوها با این تصور که انگلیسی‌ها می‌خواهند از برگزاری مراسم سنتی آنها جلوگیری کنند و احتمالاً مردم را مجبور به قبول مسیحیت کنند دست به قیام زدند و بعد از کشتن چهار هزار سرباز انگلیسی شهر دهلی را تصرف کردند و بهادرشاه دوم را به رهبری خویش انتخاب کردند. دولت انگلیس که برای از میان بردن سلسله گورکانی و تصرف کامل هند دنبال بهانه بودند، بهادرشاه دوم را دستگیر کرده و به رانگون پایتخت برمه تبعید کردند اما هنوز کانون‌های مقاومت وجود داشت مثلاً باقیمانده‌های طرفداران «تیپوسولطان» حاکم مقتول مسلمانان به دست انگلیسی‌ها برای انگلیسی‌ها خطر جدی بودند. به همین دلیل قوای انگلیسی با تصرف شهر «سری ناگاپانام» پایتخت تیپوسولطان و قتل عام باقیمانده طرفداران او توانستند بدون مزاحمت بر سراسر شبه‌قاره هند چیره شوند. در این زمان بود که «دیسرانیلی» نخست‌وزیر بریتانیا عنوان امپراتوری هند را به «ملکه ویکتوریا» تقدیم کرد. (۱۸۷۷) (همزمان

با سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار) و از زمان ملکه ویکتوریا به بعد حکام هند به عنوان نایب‌السلطنه هند در دهلی انجام وظیفه می‌کردند و به طور کلی هند زیر نظر انگلستان قرار گرفت. در آن موقع روابط دیپلماتیک بین ایران و شبه‌قاره هند به این ترتیب بود که روابط دو کشور در چارچوب روابط سیاسی ایران و انگلیس متمرکز بود و تا زمان استقلال هند در ۱۹۴۷ صرف نظر از سفارت انگلیس در تهران و سفارت ایران در لندن، رابطه ایران و حکومت هند از طریق دو نمایندگی در دهلی‌نو و بمبئی تأمین می‌شد که به کار اتباع ایران نیز رسیدگی می‌کردند. به طوری که در بمبئی و کلکته روزنامه‌های فارسی‌زبان منتشر و به ایران فرستاده می‌شد.

مغولان با آنکه به ویرانگری معروف شده بودند، در مدت سه قرن سلطه بر هند بیش از ۱۳۳ اثر معماری از قبیل مسجد، باغ، قلعه و برج بنا کردند که عجیبتر آنکه پادشاهان، مقبره‌های باشکوه برای خودشان و همسران خود می‌ساختند. معروف‌ترین آنها باغ شالیمار در لاهور، عمارت تاج‌محل در آگرا، مسجد پادشاهی در لاهور ساخته اورنگ‌زیب، مقبره اکبر در آگرا و مقبره همايون در دهلی است. اما بابر، هند را به عنوان وطن خود قبول نداشت و وصیت کرد که او را در کابل دفن کنند.

■ **گام‌های سریع به سوی استقلال**

اقداماتی که باعث استقلال هند شد در واقع از زمان بهادرشاه دوم آغاز شد و در آن زمان یکی از کمیسرهای انگلستان مقیم در دهلی به نام «دالهاوسی» همه اختیارات حکومتی را در فاصله ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۶ بر عهده داشت و چون می‌خواست دولت انگلستان در کار استخراج معادن و سودجویی از منابع شبه‌قاره به مشکلاتی برخورد نکند، دستت به فعالیت‌های عمرانی زد و خطوط تلگراف و جاده‌های شوسه را در هند ایجاد کرد و چون خاک هند بسیار وسیع بود دولت بریتانیا مجبور شد خیرگان و جوانان متخصص خویش را به هندوستان بفرستد ولی از آنجایی که انگلستان در قاره‌های دیگر نیز مستعمرات داشت، آنقدر متخصص در امور مختلف نداشت که همه شبه‌قاره را در امور فنی و تکنولوژی پوشش دهد. لذا نایب‌السلطنه هند تصمیم گرفت طبق قانونی به نام «قانون هند» بخشی از کارهای عمرانی و اداری را به افراد بومی واگذار کند و ضمن ایجاد دانشگاه‌های انگلیسی‌زبان، عده‌ای از جوانان مستعد هند را برای تحصیل به انگلستان نیز اعزام کند. همین تحصیلکرده‌های داخلی و بازگشته از لندن بودند که در ۲۷ دسامبر ۱۸۸۵ «کنگره ملی هند» را با هدف نائل شدن به استقلال



بنای ساخته شده توسط پادشاه گورکانی

شیه‌قاره هند تشکیل دادند. کنگره ملی هند که اعضای تشکیل‌دهنده آن از کلیه مذاهب هندو، سیک، مسلمان و زرتشتی‌ها یا پارسیان هند بودند، موفق شدند گام‌های موثری در راه رسیدن به استقلال بردارند به طوری که در سال ۱۸۹۲ «قانون شورا‌های هند» به‌اعضای هندی در شورای مقننه، نایب‌السلطنه هند، اختیارات بیشتری داد و آنها از حق استیضاح و انتقاد از وزرای ایالتی برخوردار شدند. اعضای هندی شورای هند تصمیم گرفتند عده‌ای بیشتر از جوانان را برای تحصیل به انگلستان اعزام کنند تا در اداره هند سهم بیشتری داشته باشند. همین‌جوان‌ها بودند که در بازگشت موفق شدند در تهیه وسایل نقلیه و اصلاح بندرها و ایجاد مدارس و دانشگاه‌ها موفقیت کسب کنند و عده‌ای نیز توانستند میزان تولید گندم، کنف و نیشکر را افزایش دهند. از این فارغ‌التحصیلان می‌توان افرادی چون «گاندی» و «پرو» را نام برد که در استقلال هند نقش موثری داشتند.

■ **نقش کنگره ملی هند**

در استقلال شبه‌قاره و ظهور گاندی

کنگره ملی هند که امروز با نام «حزب کنگره» در هند فعالیت دارد اساسنامه‌ای برای استقلال کامل هند تهیه کرد ولی دولت انگلستان از قبول آن امتناع می‌کرد. از طرفی میان رهبران کنگره در این مورد اتفاق نظر وجود نداشت. برای مثال «سیدامجد خان» موسس دانشگاه علیگره می‌خواست دولت انگلیس استقلال داخلی به هند بدهد. در صورتی که بعضی مانند «بال تیلک» که به سال ۱۹۲۰ وفات کرد، با جامعه مسلمان همان اندازه دشمنی می‌ورزید که با انگلیسی‌ها. تعجب در این است که یکی از خانم‌های انگلیسی به نام «انی بنت» که ضمناً مجذوب عقاید انسان‌دوستانه گاندی و حکمت برهمنی شده بود، در سال ۱۹۱۶ میلادی به ریاست انجمن استقلال خواهان هند درآمد به طوری که کنگره ملی هند در سال ۱۹۱۷ او را به ریاست خود برگزید و اتحادیه مسلمان هند یا مسلم‌لیگ به ریاست محمدعلی جناح هم که با کنگره ملی هند همکاری می‌کرد «بنت» پشتیبانی کرد در حالی که نایب‌السلطنه هند دستور داد خانم بنت را زندانی کنند. پس از جنگ جهانی اول مبارزات استقلال طلبانه هندیان وارد مرحله تازه‌ای شد. اعضای کنگره ملی هند‌اعم از مسلمان، هندو و مذاهب دیگر به پاس شرکت سربازان هندی در جنگ جهانی اول در صف متفقین، روز بعد از اتمام جنگ خواهان استقلال شدند. در پاسخ به این درخواست «منتاگو» وزیر هندوستان در کابینه انگلیس که حامل وعده‌های دولت بریتانیا بود، وارد هند شد و پارلمان انگلیس در ۱۹۱۹ قانونی را گذراند که طبق آن حق اداره امور آموزشی، بهداشتی و کشاورزی در ۹ ایالت هند به وزرای هندی واگذار شود. اما گاندی که در این موقع رنشی کنگره ملی هند شده بود، به ملیون سفارش کرد که این طرح را نپذیرند. او سپس قیام کرد و طرفداران خود را به عدم اطاعت از اوامر عمال انگلیس و اعتصاب واداشت و گفت برای هندوستان چرخ‌های دستی و پایی و دوک‌های نخ‌ریسی قدیم به مراتب از کارخانجات باندگی جدید بمبئی و ماشین‌های اروپایی که منافع آن به انگلستان سرازیر می‌شود، بهتر است و باید برای خم کردن کمر استعمار انگلیس به روش اجدادی متوسل شد. به این ترتیب او به «سوادشی» یا تحریم کالای انگلیس دست زد و توصیه به اقتصاد روستایی کرد. نتیجه سوادشی آن بود که بارهای از تاجار هندی، منسوجات انگلیسی را که برای فروش به مشتری خریده بودند، زیان را به خود هموار کرده و آنها را آتش زدند.